

نقش آمریکا در روند صلح و امنیت جهانی از منظر حقوق و روابط بین‌الملل

نیکبود معصوم‌زاده^۱

چکیده

بر مبنای منشور ملل متحد یکی از اهداف اصلی حقوق بین‌الملل، تبیین و تعیین حقوق بین دولت‌ها و ملت‌ها و نحوه اجراء آنها براساس قواعد حقوقی شناخته شده بین‌المللی است تا از این طریق از بروز هرگونه تهدیداتی که بنحوی از انحاء موجب تضییع این حقوق و متعاقب آن تضعیف تعاملات دولت‌ها در روابط بین خود می‌گردد، جلوگیری کند. این در حالی است که عملکرد هدفدار برخی از دولت‌ها در صحنه بین‌المللی، عملاً منجر به نادیده گرفته شدن این قواعد بین‌المللی گردیده و عرصه بین‌الملل را آبدستن برخی تهدیدات مستقیم یا غیرمستقیم در قالب مفاهیم حقوقی نظیر: حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و ... نموده است که در نوع خود نه تنها مشکلاتی را برای ملل و دولت‌های دیگر فراهم آورده بلکه صلح و امنیت جهانی را نیز به مخاطره می‌اندازد. در این رابطه، عملکرد دولت آمریکا بیش از هر دولت دیگری قابل رهگیری است. در این مقاله سعی بر این است تا با تبیین و تشریح برخی تهدیدات به این سوال اساسی که چگونه اقدامات آمریکا در منطقه خاورمیانه، در مقام اجرای قوانین منشور ملل متحد که از طریق دستاویزهایی چون حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و ... انجام می‌شود، باعث ایجاد تهدیدات جدی علیه صلح و امنیت بین‌الملل می‌گردد، پاسخ داده شود. در توضیح فرضیه خود، به نمونه‌های بارز و آشکار برخی تهدیدات، نظیر: کاربرد زور، ترور، نسل‌کشی، تسلیحات هسته‌ای، مداخله بشردوستانه و اثرات آن پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: منشور ملل متحد، قواعد بین‌المللی، تهدیدات جهانی، صلح و امنیت بین‌المللی

مقدمه

یکی از اهدافی که منشور ملل متحد در پی تحقق آن در جامعه بین‌المللی می‌باشد رعایت حقوق بشر در چارچوب قواعد حقوق بین‌الملل در بین دولت‌ها و جوامع گوناگون است که مبادا با نقض آن، حقوق ملت‌ها ضایع گردیده و متعاقب آن صلح و امنیت در جهان به مخاطره افتد. در همین رابطه، منشور ملل متحد، کلیه اعضای سازمان ملل را ملزم به احترام و رعایت حقوق بشر نموده و همه را موظف کرده است تا برای رسیدن به این هدف، تلاش کنند (ماده ۱ منشور). ولی علیرغم تأکید منشور و قطعنامه‌های مجمع عمومی همچون؛ قطعنامه تعریف تجاوز (مقتدر، ۱۳۷۳: ۱۳۰)، و نیز اعلامیه جهانی حقوق بشر (بند ب ماده ۲۹)، در اجرا و تبعیت از این حقوق، در عمل خلاف آن مشاهده می‌شود. بطوریکه تخطی و سرپیچی برخی از اعضا شورای امنیت سازمان ملل متحد از قواعد مصرح در منشور ملل متحد و اصرار بر تحمیل اراده‌های یکسویه به ملت‌های دیگر به بهانه تأمین صلح و امنیت بین‌المللی یکی از مشخصه‌های بارز نقض منشور ملل متحد بوده و موجب تهدید علیه صلح و امنیت در جهان می‌باشد.

در این خصوص، اشاره به ماده اول و دوم منشور ملل متحد، اساس حقوق بین‌الملل را در بعد حفاظت از صلح و امنیت جهانی در برابر تهدیدات بر همگان آشکار می‌سازد. بند یک ماده اول منشور، ضمن دلالت بر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، بر پیگیری و اجرای اقدامات دسته جمعی موثر جهت جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح و حقوق بشر و فراهم آوردن موجبات تعدیل و حل و فصل اختلافات بین‌المللی یا وضعیت‌هایی که ممکن است منجر به نقض صلح گردد با شیوه‌های مسالمت‌آمیز و برطبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل تأکید دارد (ماده ۱ منشور). بند چهار ماده دوم منشور نیز اصرار دارد کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مایبنت داشته باشد خودداری نمایند. بنابراین ملاحظه می‌شود اقدام خارج از محدوده منشور، استفاده خودسرانه از زور در هر شکل و قالبی برای همه کشورها منع شده و حتی تأکید شده است در صورت وقوع اختلاف بین کشورها از انجام اقداماتی که موجب نقض صلح و امنیت بین‌المللی می‌گردد خودداری شود. لیکن دولت‌های قدرتمند بعضاً در راستای اهداف سلطه‌جویانه و نیز به منظور حفظ و تثبیت قدرت و موقعیت خود، از عبارات و مفاهیم منشور، تفاسیر موافق برداشت خود را داشته و جهت توجیه اقدامات خود که دارای آثار نقض صلح و امنیت جهانی می‌باشد، عباراتی همچون؛ دفاع از حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و یا اصطلاحاتی همچون؛ حق دفاع مشروع، مسئولیت حمایت، امنیت انسانی و ... را مطرح نموده و مهمتر از همه،

¹ Defination of aggression, 1974

اقدامات غیرقانونی خود را در قالب قطعنامه‌های شورای امنیت و بعنوان اقدامات تنبیهی آن شورا توجیه می‌کنند. و زمانی که با اعتراض مجامع بین‌المللی مواجه می‌شوند با صراحت کامل نه تنها از عملکرد خود دفاع کرده بلکه شروع به تضعیف و یا انحلال آن مرجع قانونی می‌نمایند برای نمونه می‌توان به استنکاف علنی آمریکا از اخطار منطقی مجمع ضد شکنجه وابسته به کمیسیون حقوق بشر، اوایل سال ۲۰۰۶ در رابطه با اداره یک زندان مخفی بنام زندان گوانتانامو توسط آن کشور اشاره نمود. "در این قضیه دولت آمریکا نه تنها هیچگونه توجهی به آن اخطار نمی‌کند بلکه به فاصله چند ماه به بهانه عدم کفایت مسئولین این کمیسیون، پیشنهاد انحلال آن را به مجمع عمومی سازمان ملل ارائه و به جای آن از تشکیل شورای حقوق بشر که از مدت‌ها قبل در انتظار رأی اعتماد آمریکا و کشورهای غربی بود دفاع می‌نماید".

بنابراین؛ برای آشکار شدن نقش قدرت‌های بزرگ در مدیریت جهانی بگونه‌ای که صرفاً نفع آنها را تأمین نماید باید به این مساله توجه داشت که این قدرت‌ها با حقوق بین‌الملل چه معامله‌ای می‌کنند. عملکرد ایالات متحده آمریکا از این حیث واجد آثار مخرب‌تری است، چون هم بیش از هر دولت دیگری خود را مدافع حقوق بین‌الملل و صلح و امنیت جهانی می‌داند و هم باتوجه به نقش هژمونی خود در عرصه بین‌المللی می‌تواند الگویی برای دیگران قلمداد شود. از این‌رو در عین اینکه مساله ما چگونگی درک عملکرد این دولت در عرصه بین‌المللی است در این نوشتار بر آن هستیم تا به این سوال اساسی پاسخ دهیم که چگونه اقدامات آمریکا در ۹ منطقه خاورمیانه بعنوان نماد اجرای قوانین منشور ملل متحد که از طریق دستاویزهایی چون حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و ... انجام می‌گیرد موجب تهدیدات جدی علیه صلح و امنیت بین‌الملل می‌باشد؟ برای پاسخ به چنین پرسشی لازم است ضمن تشریح انواع تهدیدات، به برخی از اقدامات ایالات متحده آمریکا و متحدین‌اش در منطقه که در راستای تحقق مفاهیم حقوق بین‌الملل همچون: حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و ... در قالب اصطلاحاتی نظیر: دفاع مشروع، مسئولیت حمایت و امنیت انسانی و ... بوقوع می‌پیوندد اشاره کرده و اقدامات خلاف منشور آنها را که خود موجب تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی می‌گردد با روشی توصیفی-تحلیلی بررسی و تشریح نمائیم.

۱- تهدید و انواع آن

تهدید در لغت به معنای تخویف، ترساندن و بیم دادن است (عمید، ۱۳۶۹: ۴۷۶) و در اصطلاح عامیانه نیز، ترساندن و ایجاد خوف در طرف مقابل را تهدید گویند. عرف و قانون نیز همین تلقی را از تهدید دارند. اساتید

^۱ در ۱۵ مارس ۲۰۰۶ مجمع به اتفاق آراء رأی داد که شورای حقوق بشر سازمان را جایگزین کمیسیون حقوق بشر کند. هدف اصلی این شورا بررسی موارد نقض حقوق بشر تعیین شده است.

حقوق، تهدید را بیان رفتار نامشروعی دانسته‌اند که مرتکب می‌خواهد آن را انجام دهد. تهدید در عرف بین‌الملل نیز همان مفهوم و تلقی حقوق داخلی را داراست و عملی است که با هدف ترساندن و تسلیم کردن افراد و دولت‌های دیگر از طریق زور یا اضطراب انجام می‌گیرد. بنابراین؛ می‌توان در تقسیم‌بندی تهدیدات، دو نوع تهدید را عنوان نمود:

- تهدید مبتنی بر زور و اقدامات نظامی و تسلیحاتی؛

- تهدید مبتنی بر اضطراب که اغلب با زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی همراه می‌گردد.

هر چند ایالات متحده و هم‌پیمانانش در عرصه سیاست بین‌الملل از هر دو نوع تهدید بهره می‌گیرند اما با توجه به بعد آشکارتر تهدیدات نوع اول، در این مقاله سعی می‌شود بیشتر به این نوع از تهدید پرداخته شود. شاخص‌ترین تهدیداتی که در شمول تهدیدات مبتنی بر زور علیه سایر کشورها قرار می‌گیرند و می‌توان از آنها بعنوان تهدید علیه صلح و امنیت جهانی یاد کرد عبارتند از: کاربرد زور، ترور، نسل‌کشی، گسترش تسلیحات کشتار جمعی و مداخله در امور داخلی جوامع دیگر.

۱-۱- کاربرد زور (مداخله نظامی)

یکی از مواردی که بعنوان تهدید علیه صلح و امنیت جهانی مطرح می‌باشد عمل توسل به زور یا کاربرد زور تحت هر عنوانی می‌باشد. بند چهار ماده دوم منشور ملل متحد اعلام می‌دارد: تمام اعضا در روابط بین‌المللی خود، از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مبیانت داشته باشد خودداری خواهند نمود.^۱ براساس نص صریح ماده فوق‌الذکر، که به صراحت تمام اقسام توسل به زور را ممنوع دانسته است این نکته در مقدمه منشور و پاراگراف هفتم آن نیز منعکس است: «هدف نخستین منشور، تضمین این امر است که نیروی نظامی، مورد استفاده قرار نخواهد گرفت مگر در جهت یک مقصود عام».^۲ در حقیقت، روح منشور در پرتو زمینه تاریخی آن، این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند. علاوه بر منشور، از رویه خود سازمان ملل متحد و کشورهای عضو آن هم می‌توان به این نتیجه رسید که واضعان منشور، حول یک محور اتفاق نظر داشته‌اند که همانا هرگونه حق توسل یکجانبه به زور تحت هر عنوان منسوخ و ممنوع است. علاوه بر این موارد، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۱، قطعنامه «اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین کشورها براساس منشور ملل

^۱ بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد

^۲ پاراگراف ۷ مقدمه منشور ملل متحد

متحد» را با اجماع مورد پذیرش قرار داده است. در اصل اول آن آمده است: «تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور، به منزله تجاوز از حقوق بین‌الملل بوده و نباید بعنوان روشی برای حل و فصل مناقشات بین‌المللی بکار گرفته شود»^۱.

همچنین پاراگراف هشت مقدمه این اعلامیه به ممنوعیت هر نوع مداخله‌ای می‌پردازد: «رعایت دقیق کشورها در خصوص تعهدشان به عدم مداخله در امور کشورهای دیگر، شرط اساسی برای تضمین همزیستی مسالمت-آمیز کشورهاست، زیرا هر نوع مداخله‌ای نه تنها روح و نص منشور را نقض می‌کند، بلکه منجر به ایجاد وضعیتی می‌شود که صلح و امنیت بین‌المللی را نیز به مخاطره می‌اندازد». دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رویه قضایی خود، موضوع توسل به زور و مداخله در امور دیگر کشورها را مورد بررسی قرار داده و آن را به هر شکل و صورتی که باشد، ممنوع دانسته است. دیوان در قضیه کانال کورفو (۱۹۴۹) در پاسخ به ادعای دولت انگلیس مبنی بر اینکه اقدام این کشور در جمع‌آوری مین‌های رها شده توسط دولت آلبانی در کورفو، با هدف کاهش خطر درگیری بوده است، این اقدام را واجد جنبه‌های مداخله‌گرانه دانسته و این مداخله را مشروع ندانسته است (صفای، ۱۳۸۹: ۱۸). دیوان دادگستری نیز در قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی ایالات متحده آمریکا علیه نیکاراگوئه، در سال ۱۹۸۶ در خصوص اصل عدم مداخله چنین رأی داده است:

"اصل عدم مداخله، متضمن حق هر کشور مستقل برای انجام امور داخلی خود بدون مداخله خارجی است".^{۱۱} دیوان در ادامه اعلام می‌کند کاربرد زور نمی‌توانست روش مناسبی برای نظارت یا تأمین چنین احترام نیکاراگوئه به حقوق بشر باشد. حمایت از حقوق بشر نمی‌تواند با مین‌گذاری بنادر، تخریب تأسیسات نفتی، آموزش، تسلیح و تجهیز نیروهای مخالف، سازگار باشد (جوانشیری، ۱۳۸۷: ۳۱۱).

در همین رابطه، تعدادی از کشورها به منظور محکوم کردن هرگونه اقدام نظامی دولت‌های قدرت‌طلب علیه کشورهای دیگر، پیشنهاد دادند؛ پیگیری این مهم بعنوان یک عمل جنایی در صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری گنجانده شود، لیکن در اجرایی شدن این پیشنهاد میان کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه، تضاد آرا بوجود آمد بطوریکه کشورهای توسعه یافته بویژه آمریکا با توسل به بند دو ماده پنجم اساسنامه این دیوان، مدعی شدند دیوان بین‌المللی دادگستری زمانی در مورد این جنایت می‌تواند اعمال صلاحیت کند که این جرم تعریف شده باشد. فلذا مخالفت خود را با قرارگرفتن عمل تجاوز در لیست جنایات حقوقی که مشمول صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری می‌گردید اعلام داشتند. این در حالی بود که کشورهای در حال توسعه به شدت از این پیشنهاد دفاع می‌کردند. شاید یکی از دلایل اصلی کشورهای در

^۱ قطعنامه «اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین کشورها براساس منشور ملل متحد» مصوب سال ۱۹۷۱ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد.

حال توسعه از لحاظ نمودن تجاوز بعنوان جنایت این بود که این جرم از زمان جامعه بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته بود و در ابتدای کار سازمان ملل متحد نیز از جمله اقداماتی بود که براساس منشور ملل متحد، بعنوان خطر عظیم برای صلح و امنیت بین‌المللی به حساب می‌آمد. به هر حال، جهت اثبات مجرمانه بودن تجاوز می‌بایست تعریف دقیقی از این جنایت به عمل می‌آمد. با پیگیری‌های زیاد کشورها و طرح آن در مجمع عمومی سازمان ملل، نهایتاً این مجمع در تاریخ ۱۴ دسامبر سال ۱۹۷۴، قطعنامه ۳۳۱۴ خود را در راستای تعریف جامع از تجاوز به تصویب رساند. در این قطعنامه در پاسخ به این سوال که معیارهای تشخیص تجاوز چیست آمده است: «پیش‌دستی یک دولت در کاربرد نیروی مسلح مغایر با منشور، نشانه اولیه اقدامی تجاوزکارانه به شمار خواهد آمد». همچنین ماده یک این قطعنامه در تعریف از تجاوز می‌گوید: «کاربرد زور علیه تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی هر دولت، تجاوز به حساب می‌آید». براساس ماده سوم این قطعنامه، چندین عمل در حکم تجاوز می‌باشند که عبارتند از: هجوم یا حمله، اشغال یا ضمیمه کردن سرزمین یا بخشی از سرزمین یک دولت، بمباران، محاصره، کاربرد نیروی نظامی در سرزمین یک دولت، به شکلی که در موافقتنامه‌ای مشخص نیامده باشد، اعزام گروه‌های مسلح منظم یا نامنظم توسط یک دولت یا به نام یک دولت، برای انجام اعمال شدید نظامی بر ضد یک دولت دیگر، یا مداخله در انجام چنین اعمالی (بیگ-زاده، ۱۳۷۲: ۳۱۸).

۱۲

البته تعریف مزبور در قالب رهنمود و توصیه‌ای بود که می‌توانست بعنوان ابزاری اختیاری در دسترس شورای امنیت جهت احراز اقدامات تجاوزکارانه بر مبنای فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد مورد استفاده قرار گیرد. این قطعنامه با وجود اختلافات و نگرش‌های متفاوت بعضی از دولت‌ها و نهادها نسبت به تعریف تجاوز و موارد احصایی آن، هم اکنون مهمترین ابزار شناسایی اعمال تجاوزکارانه است که می‌تواند متضمن مسئولیت بین‌المللی برای دولت‌های متخلف باشد. ضیایی بیگدلی درباره اصل منع توسل به زور و تجاوز می‌نویسد: "امروزه در حقوق بین‌الملل، قواعد حقوقی بنیادین و برتری نیز وجود دارند که از آنها به «قواعد آمره» تعبیر می‌کنند. این قواعد، در سلسله مراتب قواعد حقوق بین‌الملل، در رأس قرار گرفته و هر قاعده دیگری که مغایر با آنها باشد، بی‌اعتبار محسوب می‌گردد و در مواردی موجبات مسئولیت بین‌المللی متخلف را فراهم می‌آورد از جمله اصولی که بعنوان قاعده آمره، مورد پذیرش جامعه بین‌المللی قرار گرفته عبارتند از: اصل منع توسل به زور (تحریم جنگ)، اصل ممنوعیت تجاوز، اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود، اصل احترام به حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی کشورها (ضیایی بیگدلی (ب)، ۱۳۸۱: ۱۶۷ - ۱۶۲). آلن پله‌تیز در این

^۱ قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوبه چهاردهم دسامبر سال ۱۹۷۴

^۲ ماده یکم قطعنامه فوق‌الذکر

رابطه می‌نویسد: جامعه بین‌المللی در سطح معیارگر توانسته است همه برد حقوقی مطلوب را به اصل نخست ارزانی دارد، درحالی‌که این اصل را به صورت یک قاعده بنیادین، اگر نگوئیم قاعده امری درآورده است، اما در تعیین وسایلی که باید رعایت آن را زیر نظر بگیرد موفقیت کمتری داشته است. گرچه اجرای حقوقی این اصل، رو به پیشرفت دارد اما از لحاظ فنی و سیاسی با کاستی‌هایی مواجه است. بنابراین تا هنگامی که فقط وسایل و ابزار عملی ویژه دولت‌ها به حساب آورده می‌شوند و حقوق بین‌الملل بکارگیری آنها را مجاز می‌داند، امکان توسل به زور همچنان واقعی است. بنابراین، آنچه از جهت اصل منع توسل به زور و رابطه زور و حقوق می‌توان گفت، آن است که حقوق بین‌الملل نوین، اصل در روابط دولت‌ها را بر برابری دولت‌ها قرار داده و کاربرد زور را بسیار محدود نموده است. ممنوعیت تهدید یا استفاده از زور در روابط بین‌الملل، یک قاعده شناخته شده حقوق بین‌الملل می‌باشد که برای همه دولت‌ها، خواه عضو ملل متحد باشند یا نباشند، لازم-الاتباع است. قاعده مندرج در بند چهار ماده دوم منشور، در اعلامیه «اصول حقوق بین‌الملل درباره روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها مطابق با منشور ملل متحد» مصوب سال ۱۹۷۰ مجمع عمومی سازمان ملل، بیشتر تشریح شده است. اعلامیه مزبور، به انواع معینی از تهدید یا توسل به زور اشاره می‌کند که از جمله عبارتند از: جنگ‌های تجاوزکارانه، تبلیغ برای جنگ‌های تجاوزکارانه، تهدید یا توسل به زور برای نقض مرزهای بین‌المللی یا خطوط تعیین حدود بین‌المللی و تصرف قلمرو خارجی با تهدید یا استفاده از زور. بر این اساس، ۱۳ ممنوعیت کاربرد توسل به زور مطابق منشور، نه تنها جنگ، بلکه «تهدید به استفاده از زور» را نیز در بر می‌گیرد. مشهورترین نوع صریح تهدید، دادن ضرب‌الاجل یا اتمام حجت (التیماتوم) است که به موجب آن، اعلامیه‌ای رسمی خطاب به دولت دیگر صادر شده و از آن دولت خواسته می‌شود که در عرض مدت معینی (معمولاً ۲۴ یا ۴۸ ساعت)، تقاضای مطرحه را بپذیرد؛ در غیر این صورت، آماده شروع جنگ یا اقدام قهری مسلحانه باشد (بوسچک و دیگران، ۱۳۷۵: ۴۸۰).

براساس منشور، تنها مرجع صلاحیتدار برای استفاده از زور، شورای امنیت سازمان ملل متحد شناخته شده است و این شورا است که مطابق فصل هفتم منشور، صلاحیت احراز این موضوع را که رفتار چه کشوری تهدید کننده صلح و امنیت بین‌المللی است را دارا می‌باشد. این شورا، پس از آنکه رفتار یک کشور را تهدید کننده صلح و امنیت بین‌المللی دانست، ابتدا براساس فصل ششم منشور، توصیه می‌کند که با روش‌های مسالمت-آمیز، موضوع فیصله یابد و چنانچه آن رفتار همچنان تهدید کننده و یا ناقض صلح و امنیت بین‌المللی باشد، براساس فصل هفتم منشور، تصمیم می‌گیرد که از زور استفاده نماید و از آنجا که سازمان ملل فاقد نیروی نظامی است، کشورهای عضو، طی موافقنامه‌ای، در این امر به سازمان مساعدت می‌کنند. ولی از آنجائیکه ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش به دنبال فرصتی برای فشار آوردن بر رقبای خود می‌باشند در نحوه اجرا

قطعه‌نامه‌های شورا برحسب منافع خود عمل می‌کند. مقتدر در این رابطه می‌نویسد: "شورای امنیت در جریان حمله عراق به کویت، به نیروهای ائتلاف این امکان را داد تا جهت مقابله با تجاوزگر به کمک کویت بشتابند و پس از عقب‌نشینی عراق، قطعه‌نامه‌های بعدی این شورا، هر کدام به صورت جداگانه، مجوز اقدامات بعدی در عراق بود. بنابراین، برقراری «پناهگاه امن» در کردستان عراق و منطقه پرواز ممنوعه در جنوب و نیز خلع سلاح شیمیایی و میکروبی عراق، براساس قطعه‌نامه‌های مستقل صورت گرفته است (مقتدر، پیشین: ۱۴۰).

براساس منشور ملل متحد، این شورای امنیت است که بعنوان نماینده جامعه بین‌المللی، مسئولیت اجرای بند چهار ماده دوم را برعهده دارد و همین رکن است که وقوع تهدید علیه صلح، نقض صلح و تجاوز را برعهده داشته (ماده ۳۹ منشور) و می‌تواند برای برقراری صلح و امنیت بین‌المللی در صورت لزوم، به زور متوسل شود (ماده ۴۲). بر این اساس، مسلم است که عمل تجاوز و بطور کلی توسل به زور، چنانچه منطبق با مقررات منشور ملل متحد و قطعه‌نامه تعریف تجاوز (مصوب ۱۹۷۴ مجمع عمومی ملل متحد) صورت گرفته باشد جنایت بین‌المللی است. (ضیایی بیگدلی(الف)، ۱۳۷۹: ۲۶۱). بنابراین؛ حمله نظامی دولت‌های آمریکا و انگلیس به سرزمین عراق و یا هر کشور دیگری به دلیل عدم مجوز شورای امنیت و نادیده گرفتن مخالفت جامعه بین‌المللی، جنگی تجاوزکارانه قلمداد می‌گردد. به دلیل اینکه اقدام نظامی دولت‌های آمریکا و انگلیس، نقض صریح اصل ممنوعیت توسل به زور بوده و فاقد هرگونه اعتبار حقوقی بوده است. البته دولت آمریکا در این اقدام و اقدام‌های مشابه دیگر برای فرار از مسئولیت ناشی از تجاوز به عراق و پشتیبانی به تجاوز دیگر سرزمین‌ها، به یکی از شرایط رافع مسئولیت یعنی دفاع مشروع استناد کرده و می‌کند. در این رابطه برانلی در تعریف مفهوم دفاع مشروع معتقد است: «دفاع مشروع بازدارنده یا به عبارتی «دفاع مشروع خود تحدیدی» به مفهوم ذاتی آن، در یک سیستم حقوقی خاص، این است که سیستم باید بعنوان یک قاعده کلی، ممنوعیت کلی کاربرد زور توسط تابعان خصوصی را پیش‌بینی کند و کاربرد زور را تنها در مواردی که صرفاً اهداف تدافعی دارد و یا به عبارت دیگر در مواردی که کاربرد زور به صورت مقاومت در برابر حمله دیگری می‌باشد، تجویز نماید. البته براساس منشور ملل متحد، کاربرد زور حتی برای اهداف صرفاً دفاعی نیز بعنوان قاعده کلی پذیرفته نشده است بلکه تنها بعنوان استثنا بر قاعده‌ای می‌باشد که براساس آن یک نهاد مرکزی بر کاربرد زور جهت تضمین احترام همه نسبت به تمامیت ارضی دیگران، صلاحیت انحصاری یا انحصاری واقعی دارد. فقط در اوضاع واحوال خاصی که کاربرد زور به وسیله کارگزاری‌های نهاد مرکزی برای حمایت فوری و کارای تابعی که مورد حمله قرار گرفته مقدور نباشد، استفاده از زور در مقام دفاع مشروعیت دارد» (برانلی، ۱۳۸۳: ۲۴۴).

بنابراین؛ این ادعای آمریکا در چارچوب حقوق بین‌الملل، قابل بحث و بررسی است.

در این رابطه مقتدر معتقد است: حق استفاده از زور در مواردی که فقط بیم تجاوز می‌رود یا هنگامی که خطر جنبه خشونت‌آمیز و قاهره ندارد و یا برای حفظ منافی به جزء حفظ تمامیت سرزمینی است، مجاز

نمی‌باشد (مقتدر، پیشین: ۱۳۴). این نکته را باید خاطر نشان کرد که نظریه غالب تا قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تفسیر ماده ۵۱ منشور در مفهوم مضیق آن و قائل شدن حق دفاع مشروع برای کشورها در صورت تحقق پیش شرط وقوع حمله مسلحانه بوده است و رأی مورخه ۱۹۸۶ دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه، موید این امر است. در این رأی، دیوان نه تنها پیش شرط حمله مسلحانه را در استناد به دفاع مشروع نیاز می‌داند بلکه استفاده از زور در شدیدترین حالت را بعنوان حمله مسلحانه‌ای که به کشور مورد حمله، اجازه استناد به دفاع مشروع را می‌دهد می‌داند. اما حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سبب توجه بیشتر به حق دفاع مشروع در مفهوم توسعه یافته آن شده است. به این صورت که پس از وقوع حملات و در حالیکه حملات متوقف شده بود، شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ حق دفاع مشروع را برای آمریکا در مقابل حملات تروریستی صورت گرفته قائل می‌شود. با صدور این قطعنامه‌ها و متعاقب آن حمله آمریکا به افغانستان، مفهوم حق دفاع مشروع و شرایط اعمال این حق به چالش کشیده شد و تفسیر موسع از حق دفاع مشروع که تا آن زمان حرکتی آرام داشت، سرعت چشمگیری به خود گرفت بطوریکه آمریکا و همپیمانانشان بعد از آن در هر اقدام نظامی خود علیه کشورهای دیگر به این حق استناد کرده و حملات و تجاوزات خود را قانونی و در دفاع از خود نامیدند. به عبارت دیگر حق دفاع مشروع به مجوزی تبدیل شد که مجریان آن در سایه این حق، تهدیدات خود را به شکل قانونی درآوردند. بنابراین کاملاً روشن است هر اقدامی برخلاف رأی منشور ولو در قالب شورای امنیت و توسط عوامل آن شورا انجام گیرد تبدیل به خطر و تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی خواهد گردید.

۱-۲- نسل‌کشی^۱

یکی دیگر از اقداماتی که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کند اقدام به نسل‌کشی و از بین بردن انسان‌های بیگانه یک سرزمین می‌باشد که در حقوق بین‌الملل کاملاً نهی شده است و مرتکبین به آن، از جمله جنایتکاران جنگی محسوب می‌شوند که براساس منشور ملل متحد و رای دیوان بین‌المللی دادگستری باید با آنها برخورد شود. ماده ۶ کنوانسیون ۱۹۴۸ در مورد جنایت نسل‌کشی مقرر نموده است: اشخاص متهم به نسل‌کشی یا هر یک از اعمال دیگری که در ماده ۳ آمده است، باید از سوی دادگاه صلاحیتدار دولتی که جرم در قلمرو آن ارتکاب یافته است، یا دادگاه کیفری بین‌المللی صلاحیت‌داری که دولت‌های متعاقد صلاحیت آن را پذیرفته‌اند، مورد محاکمه قرار گیرند (قربان‌نیا، ۱۳۹۰: ۴۴۴-۴۴۳). فجایعی مانند بمباران اتمی هیروشیما، حمله شیمیایی به حلبچه، نسل‌کشی ارامنه، سودان، یوگسلاوی، رواندا، سیرالئون، لیبی و اخیراً

^۱ Genosid

قتل عام مردم بی‌دفاع غزه توسط نظامیان اشغالگر قدس، حمایت و پشتیبانی از حملات ائتلاف سعودی به یمن، سوریه و ... نمونه‌های بارزی از این جنایت می‌باشند. البته در اینگونه جنایات که به جنایت ژنوساید نیز معروف است افراد و گروه مخالف و معارض مورد هدف جانی می‌باشند و نه یک فرد خاص. جنایت ژنوساید در صورتی تحقق می‌یابد که مرتکب، نابودی خود گروه را در نظر داشته باشد و اقدام وی منصرف از نابودی یا اذیت و آزار شخص قربانی باشد (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۱).

ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی اشعار می‌دارد، "منظور از جنایت نسل‌کشی یکی از اعمال مشروح زیر است که به قصد نابود کردن تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی ارتکاب می‌یابد: الف) قتل اعضای گروه؛ ب) ایراد آسیب شدید نسبت به تمامیت جسمی یا روحی اعضای گروه؛ ج) قرار دادن عمدی گروه در شرایط زیستی نامناسب که منجر به نابودی جسمی کامل یا بخشی از گروه شود؛ د) اقداماتی به منظور جلوگیری از تولد در گروه؛ ه) انتقال اجباری اطفال گروه به گروه دیگر (آل حبیب، ۱۳۷۸: ۴۱)". پس از جنگ جهانی دوم و با تشکیل سازمان ملل در ۱۹۴۵ و تدوین اساسنامه آن در ۱۹ فصل و ۱۱۱ ماده، توجه سیستماتیک به نسل‌کشی یا ژنوساید و لزوم احترام به حقوق بشر در میان اعضا گسترش یافت. و حتی برخی از نویسندگان، قواعد مربوط به حمایت از انسان و حقوق انسانی او را به مثابه قانون اساسی حقوق بین‌الملل تفسیر کرده و آنها را در رأس قواعد حقوق بین‌الملل قرار می‌دهند.^۱ متعاقب آن سازمان ملل متحد در ۹ دسامبر ۱۹۴۸ کنوانسیون جلوگیری و سرکوب جنایت نسل‌کشی را به تصویب رساند (همان، ۳۹). علیرغم تاکید منشور ملل متحد بر رعایت حقوق بشر توسط اعضا سازمان ملل متحد و پرهیز آنها از هرگونه اقدامی که منجر به نسل‌کشی شود، متأسفانه در سال‌های اخیر شاهد برخی وقایع هستیم که نشانگر عدم رعایت این تعهد توسط برخی از اعضای اصلی شورای امنیت سازمان ملل متحد نظیر؛ ایالات متحده آمریکا که با حمایت مستقیم و غیرمستقیم آن شورا همراه است می‌باشیم. نظیر اقدامات آمریکا علیه مردم بی‌دفاع افغانستان و یا اقدامات دولت اسرائیل علیه مردم بی‌دفاع غزه و یا حمایت و پشتیبانی آمریکا و متحدینش به حملات ائتلاف سعودی در یمن و سوریه.

در رابطه با اقدامات اسرائیل علیه مردم بی‌دفاع غزه، که با حمایت آشکار آمریکا صورت می‌گیرد. باید خاطر نشان ساخت که این دولت، ضمن ارتکاب جنایات علیه صلح، به دلیل نقض صلح و شروع جنگ تجاوزکارانه، مرتکب جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی شده است که این امر در گزارش سازمان‌های بین‌المللی به ویژه در گزارش کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد به ریاست «گلدستون» اثبات شده است. براساس اعلام سایت اینترنتی الجزیره، به موجب این گزارش ۵۷۴ صفحه‌ای، عملیات نظامی اسرائیل که در

^۱ رجوع شود به قطعنامه A/۲۶۰ (III) مجمع عمومی مورخه ۹ دسامبر ۱۹۴۸

۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ آغاز شد، ملت فلسطین در نوار غزه را بطور کامل از سوی اسرائیل هدف قرار داد. همچنین گلدستون در گزارش خود ادامه تحریم نوار غزه و بسته بودن گذرگاه‌ها را مجازات دسته جمعی در حد جنایات ضدبشری توصیف کرد. رئیس کمیته حقیقت‌یاب به شورای امنیت توصیه کرد از اختیارات خود براساس فصل هفت منشور سازمان ملل استفاده کند و اسرائیل را ملزم به انجام تحقیقات بین‌المللی شفاف درخصوص جنایتهایی بکند که بنابر توصیف این کمیته جنایتهای ضدانسانی است. در این گزارش همچنین به انجام تحقیقات برای دولت نوار غزه نیز توصیه مشابه شده و خواسته شده است که این مساله بطور کلی به دادگاه جنایی بین‌المللی محول شود. براساس این گزارش، اسرائیل قوانین انسانی بین‌المللی را در طول جنگ نوار غزه زیر پا گذاشته است و احتیاط‌های لازم را که در قوانین بین‌المللی درخصوص عدم هدف قرار دادن افراد بی‌گناه مطرح شده، رعایت نکرده است. براساس این گزارش، استفاده از فوسفور سفید برای حمله به ساختمان‌های آموزشی به آوارگان (آنروا) و هدف قرار دادن عمدی بیمارستان القدس با فوسفور سفید و حمله به بیمارستان الوفاء، نقض قوانین بین‌المللی انسانی است. عالی‌پور می‌نویسد: "آنچه در غزه رخ داد، نشان از شکستن سنج‌ها و پیمان‌های بین‌المللی داشت، بگونه‌ای که خبرنگاران بی‌بی‌سی در غزه گزارش دادند که یک مسجد در شهر بیت لهیا، واقع در شمال نوار غزه، در زمان برگزاری نماز مغرب توسط هواپیماهای اسرائیل بمباران شده است. منابع درمانی از کشته شدن حداقل ۱۳ نفر و زخمی شدن بیش از ۲۰ نفر در این ۱۷ حمله خبر داده‌اند که در بین قربانیان، زنان و کودکان نیز مشاهده شده‌اند. حتی دانشگاه آمریکایی بیت لهیا هم هدف قرار گرفته و تخریب شده، نگهبان دانشگاه هم در این حمله کشته شده است (عالی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۹۵). قاضی ریچارد گلدستون رئیس هیأت تحقیق در جمع خبرنگاران در مقر سازمان ملل در شهر نیویورک اظهار داشت ما به این نتیجه رسیده‌ایم که براساس حقایق کشف شده، مدارک محکمی دال بر نقض جدی و مکرر حقوق بین‌الملل هم حقوق بشردوستانه و قانون حقوق بشر به وسیله اسرائیل طی عملیات نظامی در غزه صورت گرفته است. علیرغم تمامی اقدامات ضد حقوق بشری و بین‌المللی که دولت اسرائیل در حق ملت فلسطین و نیز ائتلاف سعودی در یمن و سوریه مرتکب شده است، این دولت آمریکا که به جای محکوم کردن این جنایتهای، به حمایت آشکار و رسمی خود از این رژیم‌ها اصرار نموده و علاوه بر حمایت و پشتیبانی از اینگونه جنایات، در شورای امنیت که بازوی اصلی و اجرایی سازمان ملل متحد در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است بعنوان عضو دائم آن شورا، آشکارا در برابر صدور قطعنامه علیه دولت اسرائیل و عربستان، از حق وتو خود استفاده می‌کند. و این خود نمایانگر تهدیدی است بر صلح و امنیت بین‌المللی که باید مجامع حقوقی بین‌المللی و اعضا سازمان ملل متحد، خطر را جدی گرفته و تلاش‌های خود را برای جلوگیری از تکرار مجدد آن بعمل آورند.

۱-۳- ترور

عملیات ترور و حذف فیزیکی افراد نیز در حقوق بین‌الملل از جمله اقدامات تهدیدآمیز دیگری برای صلح و امنیت بین‌المللی شناخته شده است، این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که در گزارش هیات بلندپایه سازمان ملل متحد که در دسامبر سال ۲۰۰۴ تهیه و در اختیار اعضا سازمان قرار گرفت، آمده است: «تروریسم در کنار دیگر موضوعات مانند فقر، بیماری‌های واگیردار، انحطاط محیط زیست، جنگ و خشونت میان دولت‌ها و جنایات سازمان‌یافته فراملی، از عواملی می‌باشد که علاوه بر اینکه امنیت انسانی را به مخاطره می‌اندازد، به امنیت کشورها نیز خدشه وارد می‌آورد» (روزنامه اعتماد، ۱۳۸۸). این گزارش در ادامه، تروریسم را تهدیدی می‌داند که قلب منشور ملل متحد را مورد حمله قرار می‌دهد. هیأت عالی‌رتبه منتخب دبیرکل سازمان ملل در رابطه با تروریسم و هدایت یکپارچه مبارزه جهانی علیه همه اشکال این پدیده، ضمن بزرگ‌نمایی آن، به ضرورت اولیه «تعریف مشترک» از تروریسم پرداخته است. در این گزارش با تأکید بر عناصر و مفاد کنوانسیون‌های بین‌المللی (از جمله پروتکل ژنو)، اصول حقوق بین‌المللی و قطعنامه ۱۵۶۶ شورای امنیت در سال ۲۰۰۴ میلادی، تعریفی هنجاری از تروریسم به شرح ذیل را پیشنهاد کرده است: «تروریسم به هرگونه عملی اطلاق می‌شود که قصد آن قتل یا جرح غیرنظامیان و یا افراد غیر رزمنده باشد، به شرطی که هدف چنین اقدامی به لحاظ ماهیتی و یا شرایط حاکم بر آن، ارباب مردم و یا وادار کردن یک دولت و یا یک سازمان بین‌المللی به انجام یک عمل و یا اجتناب از انجام آن عمل باشد» (همان). به گفته پطروس عالی دبیرکل پیشین ملل متحد، تروریست‌ها به بازیگرانی بین‌المللی مبدل شده‌اند. هیچ منطقه، دولت، ملت یا شخصی از اقدامات آنها مصون نمی‌ماند. تروریست‌ها از خارج آموزش می‌بینند، دستور می‌گیرند و سلاح دریافت می‌کنند و پس از ارتکاب عمل مجرمانه خود به خارج پناه می‌برند. آنها در گریختن از منذهای موجود در سیستم همکاری بین‌المللی که برای تعقیب و مجازات‌شان برپا شده است، تبحر یافته‌اند (زمانی و منصور لاریجانی، ۱۳۷۸: ۳۲۸).

شاملو نیز در رابطه با ساختار تشکیلاتی حاکم بر جرائم تروریستی می‌نویسد: "تروریسم را می‌توان خشونت‌ناهی سازمان یافته، علیه انسان‌ها و نهادهای اجتماعی به منظور تغییر نظم حاکم تلقی کرد. اعمال تروریستی غالباً از پشتوانه فلسفی، ایدئولوژیکی، نژادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی برخوردار است که درصدد تغییر نظم

^۱ در سال ۲۰۰۳ دبیرکل وقت سازمان ملل، ۱۶ نفر از افراد مجرب و برجسته از نقاط مختلف جهان را مأمور کرد تا تهدیدهای جاری علیه صلح و امنیت بین‌المللی را بررسی کنند، این هیأت سرانجام گزارش ۱۰۹ صفحه‌ای خود را مشتمل بر ۱۰۱ پیشنهاد برای برخورد با چالش‌ها و تهدیدات‌های امنیتی جدید و قدیم و نیز در زمینه تدوین منشور دوم ملل متحد با لحاظ تغییرات ماهوی و ساختاری عمیق در روز ۱۲ آذر ماه ۱۳۸۳ منتشر کرد.

حاکم می‌باشد (شاملو، ۱۳۸۰: ۱۳۱). همانگونه که اشاره شد برداشتهای متفاوتی از ترور و اعمال تروریستی در بین کشورها مطرح بوده و می‌باشد بطوریکه این طرز تلقی‌ها از ترور، باعث شده است نوع رفتارها با این مقوله، مشکلاتی را برای برخورد صحیح با تروریست‌های واقعی به وجود آورد (شریعت باقری، ۱۳۸۰: ۴۷). در این رابطه روزنامه انگلیسی «ایندی پندنت» می‌نویسد: «جمال معروف»، رهبر گروه النصره با کمک سازمان سیا و دستگاه اطلاعاتی قطر و عربستان سعودی، حلقه پنهانی داعش بوده که از دل اپوزیسیون سوریه شکل گرفت. که خود این اقدام، از جمله نگرانی کشورهای دیگر در تهدید صلح و امنیت بین‌المللی به شمار می‌رود. در مقابل، کشورهای در حال توسعه، معتقدند هرگونه اقدام اینگونه نهضت‌ها (فلسطین و ...) جهت رهایی از اشغال و استعمار، نوعی اعاده حق و دفاع از حقوق خود بوده و در راستای بند یک ماده اول منشور تعریف می‌گردد و در صورت اقدام به قتل متجاوزگران، اقدام آنها در حکم دفاع از خود و خاک خود بوده و جزء اعمال تروریستی محسوب نمی‌شود. این گروه معتقدند جهت تحقق این امر و رهایی آنها از دست ستمگران و ... باید به آنها مساعدت شود. در این رابطه به نقل از مصفا آمده است: در ماده ۷ قطعنامه تعریف تجاوز ۱۹۷۴ قید شده است؛ به حق ملت‌ها، بویژه ملت‌های زیر سلطه رژیم‌های استعماری و نژادپرست یا دیگر شکل‌های تسلط بیگانه، که به زور از حق تعیین سرنوشت، آزادی، و استقلال ناشی از منشور، محروم شده‌اند و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان ملت‌ها طبق منشور ملل متحد، به ۱۹ آن اشاره کرده است، و نیز به حق این ملت‌ها برای مبارزه در راه رسیدن به آن هدف‌ها و درخواست و دریافت پشتیبانی طبق اصول منشور ملل متحد مطابق با اعلامیه بالا، هیچ نکته‌ای در این تعریف، بویژه ماده ۳ نباید لطمه‌ای وارد آورد (حیدری، ۱۳۷۶: ۹۵-۹۶).

این در حالیست که کشور آمریکا و همپیمانان آن کشور، مخالف این دیدگاه بوده و معتقدند، نهضت‌هایی مثل نهضت آزادیبخش فلسطین و ... در زمره گروه‌های تروریستی بوده و حامیان آنها نیز در ردیف دولت‌های تروریستی قرار دارند؛ فلذا ضمن محکوم کردن اقدامات نهضت‌های جهادی و مساعدت کشورهای دیگر به این گروه‌ها، معتقدند که مجامع بین‌المللی و حتی اعضای سازمان ملل متحد باید در برابر اقدامات این گروه‌ها بر علیه دولت آن کشور، در قالب ماده ۵۱ منشور، حمایت‌های لازم را به عمل آورند. در این راب ممتاز نیز معتقد است: قطعنامه ۲۵۲۶ مورخه ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ مجمع عمومی سازمان ملل در این رابطه به صراحت اعلام می‌دارد: کمک نظامی دولت‌ها به نهضت‌های رهایی‌بخش که برای رهایی از یوغ استعمار به زور متوسل

^۱ سیاست‌گفتمان مبارزه با تروریسم آمریکا پس از حادثه یازدهم سپتامبر در گنجره ایالات متحده به تصویب رسید و براساس آن چندین کشور از جمله ج.ا. ایران، سوریه، لیبی و ... جزء لیست کشورهای حامی تروریست قرار گرفتند.

شده‌اند منع نشده و دولتی که به این ترتیب با نهضت‌ها درگیر شده است نمی‌تواند به ماده ۵۱ منشور یعنی دفاع مشروع متوسل شود. به عبارت دیگر توسل به زور برای رهایی سرزمین‌ها از یوغ استعمار مغایر با حقوق بین‌الملل تلقی نمی‌شود (ممتاز: الف)، (۱۳۸۰: ۳۴). یکی از دلایل مستند حقوقی که می‌توان از طریق آن، اقدامات گروه‌های رهایی‌بخش را قانونی دانست اشاره پروتکل الحاقی شماره یک به چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو، تحت عنوان حقوق درگیری‌های مسلحانه می‌باشد. در این پروتکل آمده است: درگیری‌هایی که این نهضت‌ها یا این ملت‌ها یعنی ملت‌های تحت یوغ استعمار، اشغال بیگانه و نهضت‌هایی که با دولت‌های نژادپرست در ستیز هستند، دارند، در حکم مخاصمات مسلحانه بین‌المللی می‌باشد. به این معنی که حمایتی که کنوانسیون‌های چهارگانه، برای نیروهای مسلح درگیر، یا جمعیت غیرنظامی و اسرای جنگی در نظر گرفته، به این نهضت‌ها و افرادی که در این نهضت‌ها فعالیت دارند تسری می‌دهد. به عبارت دیگر "نهضت‌هایی که افرادشان در حین مبارزه مسلحانه دستگیر می‌شوند با این افراد باید براساس کنوانسیون سوم ژنو ۱۹۴۹ در خصوص اسرای جنگی رفتار بشود. یعنی اسیر به هیچ وجه بعنوان یاغی یا شورشی تلقی نخواهد شد و از حمایت‌های پیش‌بینی شده در این کنوانسیون‌ها و پروتکل بهره‌مند خواهد بود" (همان، ۳۵). بنابراین با توجه به موارد فوق، اقدامات افراد و گروه‌هایی از مردم که در قالب بند یک ماده اول منشور، جهت آزادسازی سرزمین خود از دست اشغالگران و یا استعمارگران و حکومت‌های دست‌نشانده انجام می‌دهند براساس حقوق بین‌الملل، در حکم اعمال جنایتکارانه نبوده و نمی‌توان آن را تقبیح کرد یا تروریستی دانست. البته باید خاطر نشان ساخت این گروه‌ها براساس قوانین موجود در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی باید قواعدی را رعایت بکنند. لیکن نکته مهمی که در این نوشتار بر آن تاکید می‌گردد نحوه برخورد مجامع بین‌المللی و کشورها از این طیف افراد می‌باشد که در نوع خود می‌تواند حقوقی را برای این نهضت‌ها و اقداماتی را که اعضای سازمان ملل بعنوان کمک به این گروه‌ها انجام می‌دهند مشخص و تبیین نماید.

البته همانگونه که پیشتر اعلام شد، ایالات متحده آمریکا در برخوردهای گزینشی خود حرکت‌های مردمی فلسطین، بحرین، مصر، عربستان و ... را حرکت‌های تروریستی قلمداد نموده و ماده ۵۱ را نه تنها درباره آنها اجرایی نمی‌داند بلکه از دولت‌های مستبد و ضد مردمی آنها حمایت می‌کند. در مقابل در کشورهای نظیر سوریه و ... ماده ۵۱ را اجرائی دانسته و معارضان و مخالفان دولت را حمایت کرده و بر علیه دولت قانونی کشور، آنها را مسلح می‌کند. نظیر حمایتی که اخیراً از مخالفان حکومت قانونی کشور سوریه بعمل آورده است. البته باید خاطر نشان ساخت برای آمریکا، سرنگونی اسد و جایگزینی وی با فردی غرب‌گرا، بخشی از اهداف بزرگتر یعنی امنیت اسرائیل در منطقه، انقطاع در محور مقاومت و تضعیف ایران است (سالنمای امنیت ملی، ۱۳۹۲: ۵۶۸). به عبارتی، دولتمردان آمریکایی زمانی از قواعد بین‌المللی حمایت و دفاع می‌کنند که قواعد مزبور، منافع آنها را تأمین کند. لذا زمانی که منافع آنها در کشوری و یا منطقه‌ای از جهان به خطر

می‌افتد. دولتمردان این کشور باتوجه به تسلطی که به شورای امنیت دارند از موقعیت خود کمال سوءاستفاده را بعمل آورده و قواعد بین‌الملل را در موارد متعدد به نوع دیگری تفسیر و تعریف می‌کنند. از طرفی ایجاد و حمایت گروه‌هایی نظیر جنداله و یا گروه عبدالمالک ریگی و ...، توسط آمریکا با هدف ناامن کردن و یا ناامن نشان دادن منطقه خاورمیانه و رهبری و تغذیه مالی این گروه‌ها و تشویق آنها بر مبارزه و مخالفت با حکومت‌های مردمی و مشروع و حتی طراحی عملیات‌های ایذایی و ترور شخصیت‌ها و رهبران مردمی توسط این گروه‌ها، به منظور دخالت در امور داخلی این کشورها و نیز حذف دولت‌های مخالف خود از جمله ایران با شعار مبارزه با تروریست و در قالب قطعنامه‌های شورای امنیت درصدد تحقق اهداف خود در منطقه می‌باشند.

۱-۴- گسترش سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی

استفاده از علوم هسته‌ای و اتمی در ابعاد نظامی و تسلیحاتی نیز یکی از پارامترهایی است که توسط مجامع بین‌الملل منع شده و اشاعه و عملیاتی کردن آن بعنوان تهدید جدی علیه صلح و امنیت جهانی قلمداد گردیده است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد استفاده از این سلاح توسط آمریکا در بخش‌هایی از سرزمین ژاپن به وقوع پیوسته است. آنچه در هیروشیما و ناکازاکی روی داد فقط قدرت تخریبی دهشت‌زای این انرژی را که به صورت یک وسیله انهدامی مهیب، یعنی سلاح هسته‌ای درآمده بود، نشان نداد بلکه در واقع تهدیدی را که این سلاح متوجه حیات بشری و تمدن او نموده است را نمایان ساخت. به عبارتی، استفاده از اینگونه سلاح‌ها بر روی مردم بیگناه آثار زیانباری دارد که برای مدت‌های مدیدی بر نسل‌های بعدی آنها منتقل و آنها را با عوارض و بیماری‌های صعب‌العلاج درگیر می‌سازد (سلیمی ترکمانی، ۱۳۸۸). به همین دلیل، پس از پایان کنفرانس بررسی و تمدید (ان پی تی) در سال ۱۹۹۵ تعدادی تحت عنوان «گروه‌های عمل شهروندی» که بر روی کاهش و نابودی سلاح‌های اتمی کار می‌کردند دور هم جمع شدند و یک جنبش سراسری برای نابودی سلاح‌های اتمی به نام نابودی سال ۲۰۰۰ را بنیان نهادند که هدف اصلی آن ایجاد پیمان‌نامه بود که طبق آن، دارندگان سلاح‌های اتمی موافقت می‌نمودند که در یک چارچوب زمانی مشخص و تا سال ۲۰۰۰ سلاح‌های اتمی خود را کاهش دهند. یکی از ابتکارات این گروه، طرح درخواست یک رأی مشورتی از دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح‌های اتمی بود. قبل از این گروه، در اولین کنگره بین‌المللی انجمن حقوقدانان علیه سلاح‌های اتمی، که در سال ۱۹۸۹ در لاهه تشکیل شده بود نیز، موضوع مطرح شد. در بیانیه نهایی این انجمن چنین آمده بود: «استفاده یا تهدید از سلاح‌های اتمی، جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت به شمار می‌آید. به علاوه نقض فاحش سایر عرف‌ها و معاهدات بین‌المللی تلقی

می‌شود». در سال ۱۹۹۲ این انجمن به همراه پزشکان بین‌المللی برای مقابله با جنگ هسته‌ای، دفتر بین‌المللی صلح پروژه دادگاه جهانی را ایجاد نمودند (3: Krieger, 1997).

فعالیت گروه مزبور برای درخواست رأی مشورتی در ماه می سال ۱۹۹۳ به نتیجه رسید. بطوریکه سازمان بهداشت جهانی متقاعد شد که از دیوان سوال کند که آیا استفاده از سلاح اتمی به وسیله یک دولت در جنگ و یا درگیری‌های مسلحانه دیگر، باعث نقض تعهدات آن کشور در چارچوب حقوق بین‌الملل و اساسنامه سازمان بهداشت جهانی خواهد بود یا نه؟ به عبارت دیگر باتوجه به آثار و عوارض سوء کاربرد سلاح‌های هسته‌ای در جنگ بر مردم و محیط زیست، آیا این امر در تعارض با حقوق بین‌الملل نیست؟ (مهدوی، ۱۳۷۵). کشورهای اتمی و در رأس آنها ایالات متحده آمریکا اظهار داشتند که دیوان نباید هیچ نظری در این مورد ابراز دارد چرا که این موضوع را اساساً موضوعی سیاسی می‌دانستند که بایستی توسط ارگان سیاسی سازمان ملل، نظیر شورای امنیت حل‌وفصل شود، همچنین آنان اظهار می‌داشتند که اگر دیوان تصمیم به ارائه یک نظر مشورتی بگیرد، بهتر است توجه داشته باشد که تهدید یا استفاده از سلاح‌های اتمی ضرورتاً در حقوق بین‌الملل غیرقانونی شناخته نشده است و این امر بستگی به شرایط تهدید و استفاده از این سلاح‌ها دارد (نسیم‌فر، ۱۳۷۸: ۴۱۸-۴۱۷). از طرف دیگر، کشورهای غیرهسته‌ای بر ممنوع ساختن آن در حقوق بین‌الملل تاکید داشتند و معتقد بودند که آسیب‌هایی که از این طریق به انسان‌ها و محیط زیست وارد می‌شود همانند سایر سلاح‌ها، در چارچوب مقررات حقوق بشردوستانه بین‌المللی قرار می‌گیرند. هرچند دیوان از ارائه نظریه مشورتی به سازمان بهداشت جهانی با این استدلال که سوال این سازمان بعنوان یک سوال حقوقی در حوزه کاری آن سازمان نمی‌گنجد خودداری نمود. لیکن در هشتم جولای ۱۹۹۶ در پاسخ به تقاضای مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نظریه مشورتی خود را صادر نمود. در این نظریه مشورتی، دیوان به اتفاق آرا پذیرفت که حقوق بشردوستانه بین‌المللی هرگونه تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را نیز در برمی‌گیرد ولی آرا دیوان در مورد سوال اساسی که از آن به عمل آمده بود تقسیم شد. دیوان اعلام داشت تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای عموماً برخلاف قواعد درگیری‌های مسلحانه در حقوق بین‌الملل و به ویژه مخالف قواعد و اصول حقوق بشردوستانه بین‌المللی است.

دیوان در پاراگراف دوم به این نکته اساسی اشاره کرد که براساس شرایط کنونی بین‌المللی و براساس واقعیت‌های موجود، نمی‌تواند دقیقاً مشخص نماید که آیا تهدید و یا استفاده از سلاح‌های اتمی در شرایط

^۱ شورای امنیت وفق ماده ۲۴ منشور ملل متحد وظیفه حفظ صلح و امنیت بین‌الملل را برعهده دارد. این شورا همچنین برطبق ماده ۲۶ منشور، مسئول تشکیل سیستمی می‌باشد که از آن طریق مسابقات تسلیحاتی را تحت کنترل قرار می‌دهد. و براساس مواد ۱۱ و ۱۲ منشور از صلاحیت عام جهت رسیدگی به موضوعات هسته‌ای از جمله سلاح‌های هسته‌ای برخوردار می‌باشد.

دفاع مشروع که در آن بقا یک کشور در خطر است قانونی است یا غیرقانونی، لذا در رأی مشورتی خود تهدید و یا استفاده از سلاح‌های اتمی را عموماً غیرقانونی دانسته ولی نتیجه‌گیری ننموده است که آیا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در شرایط دفاع مشروع قانونی خواهد بود یا خیر؟ کشورهای دارای سلاح‌های هسته‌ای از جمله ایالات متحده، جهت بهرمندی بلامنازع از این امکانات، همواره تلاش کرده و می‌کنند تا خود را زیر چتر شورای امنیت قرار داده و از این طریق با ایجاد دشمنان فرضی برای جهانیان، نه تنها عملکرد خود را در توسعه و گسترش ضرادخانه‌های هسته‌ای و کشتار جمعی توجیه کنند بلکه مانع دست یافتن کشورهای دیگر به حقوق خود براساس مفاد آژانس انرژی هسته‌ای می‌شوند. به گزارش خبر آنلاین: دولت باراک اوباما رئیس جمهور وقت ایالات متحده، استراتژی جدید هسته‌ای این کشور را در ۵۰ صفحه منتشر کرد (خبرآنلاین، ۱۳۸۹/۰۱/۱۷)، در این راهبرد جدید که در آستانه امضای معاهده کاهش زرادخانه هسته‌ای بین آمریکا و روسیه و نیز در آستانه تشکیل اجلاس بین‌المللی امنیت هسته‌ای (۱۲ و ۱۳ آوریل ۲۰۱۰ در واشنگتن)، منتشر شد، تغییراتی در استراتژی پیشین هسته‌ای آمریکا اعمال گردید. براساس استراتژی هسته‌ای پیشین آمریکا که یادگار دوران جنگ سرد است، تهدید بکارگیری سلاح‌های هسته‌ای هم بعنوان ضربه نخست و هم بعنوان عامل بازدارنده مورد توجه بود. به عبارت دیگر در استراتژی قبلی آمریکا که موسوم به استراتژی هسته‌ای جنگ سرد بود، تهدید اصلی هسته‌ای از جانب کشورهای رقیبی چون روسیه و چین ۲۳ محسوب شده و تلاش برای ارتقای توان بازدارندگی هسته‌ای و توازن وحشت بعنوان سنگ‌بنای راهبرد هسته‌ای ایالات متحده مورد توجه بود. اما در بازنگری جدید در استراتژی هسته‌ای آمریکا، تهدید گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی و کشورهای حامی تروریسم مورد توجه قرار گرفته است. ضمن اینکه به کشورهای غیر اتمی ملتزم و عضو پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای تضمین داده شده است که آمریکا به هیچ عنوان علیه آنها از سلاح‌های هسته‌ای استفاده نخواهد کرد، در این رابطه دو استثنا از سوی دولت آمریکا مورد توجه قرار گرفت. ایران و کره شمالی از نظر استراتژی جدید هسته‌ای دولت اوباما، بعنوان دو کشور استثنا در این زمینه ذکر شده‌اند که واشنگتن در قبال این دو کشور هیچ تضمینی درباره عدم بکارگیری سلاح‌های هسته‌ای قائل نخواهد بود. بنابراین تهدید صریح و مستقیم رئیس جمهور آمریکا مبنی بر استفاده از تسلیحات هسته‌ای علیه ایران و ... که متأسفانه واکنش هیچ یک از مجامع حقوقی بین‌المللی و حتی شخص بان کی مون بعنوان دبیرکل وقت سازمان ملل متحد را نیز دربر نداشته است. بیانگر این واقعیت است که این مجامع و کشورهای دارنده اینگونه سلاح‌ها، هیچگونه تضمینی را در اجرای صحیح منشور ملل متحد و یا معاهدات بین‌المللی که در آن به صراحت به منع استفاده از سلاح‌های اتمی و ... تأکید دارند، را قبول نداشته و یا نمی‌توانند داشته باشند. چرا که یک کشور به صراحت به خود جرات می‌دهد که به صورت آشکار، قوانین

بین‌المللی را زیرپا گذاشته و علناً به تهدید استفاده از سلاح اتمی بپردازد. عملی که تمامی قواعد بین‌المللی آن را منع نموده‌اند. بنابراین، عدم واکنش مجامع بین‌المللی به اینگونه تهدیدات، بیانگر این واقعیت است که مجامع مزبور و کشورهای که در پشت سر آنها قرار دارند در مواقعی که منافع آنها به خطر می‌افتد از پذیرش مفاد معاهدات حقوقی بین‌المللی که منافع غیرقانونی آنها را تأمین نمی‌کند سرپیچی کرده و با پیش کشیدن واژه صلح و امنیت جهانی، عملکرد خود را توجیه می‌کنند.

۱-۵- مداخله بشردوستانه

مداخله بشردوستانه نیز در شمار اصطلاحات نسبتاً جدیدی است که اخیراً در حقوق بین‌الملل طرفدارانی پیدا کرده است. به این صورت که این اصطلاح قبلاً تنها در خصوص پیگیری و حفاظت از حقوق اتباع خارجی مطرح و پیگیری و تحت عنوان دفاع مشروع مورد استفاده قرار می‌گرفت ولی اخیراً استفاده از این واژه بعنوان یک وظیفه عمومی (ارگا امنس)^۱ به اتباع خود آن کشور نیز تسری پیدا کرده است. استفاده از زور می‌تواند برای زمانی توجیه‌پذیر باشد که استفاده از آن در روابط بین‌الملل منع نشده باشد ولی در دوره بعد از تصویب منشور ملل متحد، استعمال کاربرد زور آن هم با وجود حاکمیت دولت‌ها، تاحدودی قابل تأمل می‌باشد، بطوریکه که منشور ملل متحد در ۱۹۴۵ هرگونه تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هردولتی را به جزء در دفاع از خود طبق ماده ۵۱ منشور و یا در اجرای اقدامات قهری طبق فصل هفتم منشور در موارد تهدید بر صلح، نقض صلح و عمل تجاوز منع کرده است. «هرچند مداخله برای نجات جان اتباع خود، در دوره قبل از منشور، اکثراً بعنوان جنبه‌ای از دفاع مشروع تلقی شده است. چنانکه والداک معتقد است که یک دولت می‌تواند تحت شرایطی برای نجات اتباع خود بعنوان جنبه‌ای از دفاع خود متوسل به زور شود» (شایگان، ۱۳۷۹: ۱۱۲).

۲۴

البته همانگونه که اشاره شد همه حقوقدانان نظر یکسانی در این رابطه ندارند. برخی مواضع موافق و برخی مواضع مخالف دارند. به عبارتی، گروهی معتقدند: مداخله بشردوستانه اولاً باید در چارچوب منشور ملل متحد باشد و ثانیاً این مداخله به معنای دخالت در حاکمیت دولت‌ها نیست. برخی دیگر معتقدند در صورت نیاز به مداخله، حاکمیت دولت‌ها نمی‌تواند مانع این کار بشود. در این رابطه قربان‌نیا می‌نویسد: "موسسه حقوق بین‌الملل این ایده را که رفتار با اتباع در حوزه صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار دارد، قویاً مردود شمرده است موسسه در ماده ۲ قطعنامه ۱۹۶۸ خود راجع به حمایت از حقوق بشر و اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها مقرر نمود: دولتی که تعهد خود را در حوزه حقوق بشر نقض می‌کند، نمی‌تواند با این ادعا که چنین موضوعاتی ضرورتاً در صلاحیت داخلی او قرار دارد از مسئولیت بین‌المللی بگریزد ... دولت‌ها حق دارند، بطور

^۱ Erga Omnes

فردی یا جمعی اقدامات دیپلماتیک، اقتصادی و مانند آن را در برابر هر دولتی اتخاذ کنند که مرتکب نقض حقوق بشر شده است. حیدری نیز در این رابطه می‌نویسد: برخی از علمای حقوق بین‌الملل، بر این عقیده‌اند که مداخله بشردوستانه به منظور جلوگیری از اعمال خشونت یک دولت علیه اتباع و یا پیشگیری از نقض آزادی‌های مذهبی نظیر آنچه در ترکیه قرن نوزدهم اتفاق افتاد، در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده بود. قربان‌نیا همچنین می‌نویسد: «برغم اینکه دولت‌ها تعهد اخلاقی و حقوقی دارند که در برابر نقض گسترده حقوق انسان‌ها بی‌تفاوت نمانند، اما این بدان معنا نیست که بتوانند با شکستن قاعده زرین وفای به عهد و نقض قاعده امری ممنوعیت توسل به زور، متوسل به مداخله نظامی شوند». البته اقدام این دولت‌ها اغلب با نظر مستقیم و یا غیرمستقیم شورای امنیت سازمان ملل متحد توجیه می‌گردد. شایگان معتقد است: "مداخله بشردوستانه توسط شورای امنیت مبنای حقوقی مستقیم و صریحی در منشور ندارد، اما در هر حال مبنای حقوقی هرگونه مداخله سازمان ملل متحد در امور داخلی یک دولت را باید در حقوق ملل متحد جستجو کرد. بدیهی است که این مداخله فقط می‌تواند توسط رکن صالح سازمان ملل متحد، یعنی شورای امنیت تجویز شود، نه توسط دول منفرد یا گروهی از دولت‌ها. مسائل بشردوستانه به خودی خود دلیل کافی برای مداخله مستقیم محسوب نمی‌شود، مگر اینکه با حفظ یا اعاده صلح مرتبط گردند (شایگان، پیشین: ۱۹-۱۲۰). البته مداخله بشردوستانه در تعریف اخیر در دو بعد امنیت انسانی و مسئولیت حمایت مطرح گردیده ۲۵ است که ذیلاً به هر کدام به تفکیک اشاره می‌شود.

۱-۵-۱- امنیت انسانی

پس از جنگ سرد و تاکید برخی از کشورها به بهانه اهمیت حقوق بشر، دیدگاه‌های جدیدی درباره امنیت و حاکمیت دولت‌ها مطرح گردید بطوریکه سعی شد آنها را با مفاهیم حقوق بشر پیوند دهند. در این دیدگاه، امنیت ملی جای خود را به امنیت انسانی و مشروعیت حاکمیت نیز منوط بر تأمین حقوق اساسی افراد تعریف گردید. به عبارت دیگر محوریت امنیت از امنیت ملی به امنیت انسانی تغییر موضع داد. در این رابطه پائولین کر معتقد است: «تاکید بر محوریت انسان همچنان پیش برنده فلسفه سیاسی دیرین لیبرالیسم است که مردم و فرد را کانون توجه خود می‌شناسد. این سنت دیرینه فلسفی و سیاسی انسان‌مدار، تنها اخیراً عنوان امنیت انسانی پیدا کرده است. این اصطلاح، آشکارا ریشه در بیانیه‌ها و قطعنامه‌های خط‌مشی گذار صادره از سوی سازمان ملل در اواسط دهه ۱۹۹۰ به ویژه گزارش برنامه توسعه ملل متحد در سال ۱۹۹۴ دارد. در این سند، امنیت انسانی به صورت وضعیتی تعریف می‌شود که در آن مردم از قیدوبندها و فشارهای روحی و روانی که مانع رشد انسان می‌شود آزاد و رها گردند». جهت‌گیری امنیت انسانی، در طی سال‌های اخیر، اولین بار در گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد تحت عنوان ابعاد جدید امنیت انسانی مطرح شد. این گزارش،

تهدیدات نسبت به امنیت را در هفت مقوله ذیل سازماندهی کرد: اقتصادی، زیست محیطی، شخصی، اجتماعی، بهداشتی، سیاسی و غذایی. گزارش آشکارا تأکید داشت که سیاست امنیت بین‌المللی باید تمرکز خود را گسترش دهد و نه تنها امنیت مرزها، بلکه امنیت مردمان ساکنان آن را نیز شامل شود. کمیسیون بر این اعتقاد است که امنیت مردم باید بعنوان هدفی مهم، همانند امنیت دولت‌ها، ملاحظه شود (UNDP, Oxford University Press, 1994).

کوفی عنان دبیرکل وقت سازمان ملل متحد در گزارش خود تحت عنوان «با آزادی بیشتر: به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه» (آوریل ۲۰۰۵) با رجوع به تهدیدات گسترده نسبت به امنیت، در گزارش هیأت ۱۶ نفره، بر این مسأله تأکید می‌کند که در این درهم تنیدگی و وابستگی تهدیدها، باید به اجماع امنیتی جدیدی دست بیابیم که نخستین ماده آن این باشد که همه، سزاوار رهایی از ترس هستند و هرچه یک نفر را تهدید کند همه را تهدید می‌کند. بنابراین، مفهوم امنیت انسانی که مکمل امنیت دولتی محسوب می‌شود، بر امنیت افراد در قبال تهدیدات نسبت به زندگی، بهداشت، سلامت، امنیت شخصی و حیثیت انسانی آنها تأکید دارد. همانگونه که در گزارش‌های منتشره از جانب دبیرکل‌های سازمان ملل اشاره شده است، وضعیت‌هایی نظیر جنگ داخلی یا مصائب و بحران‌های انسانی، بیش از آنکه تهدیدی نسبت به موجودیت دولت‌ها به شمار رود، موجودیت و هستی ساکنان دولت‌ها را در معرض خطر قرار داده است. در معروف‌ترین و احتمالاً ساده‌ترین تعریفی که از امنیت انسانی به عمل آمده (در گزارش برنامه توسعه ملل متحد در سال ۱۹۹۴) دو بعد رهایی از ترس (فیزیکی و جسمانی، بدرفتاری جنسی یا روانی، خشونت، تعقیب یا مرگ و قتل) و رهایی از حوائج و نیازها (استخدام و اشتغال، تأمین غذا و بهداشت) مورد توجه قرار گرفته است. در واقع، امنیت انسانی به همه ابعاد تهدیدات متوجه امنیت افراد بشری توجه می‌کند و صرف توجه به امنیت دولتی را کافی نمی‌داند (قاسمی، ۱۳۸۷: ۵۲۹).

از آنجا که مداخله بشردوستانه، اساساً اقدامی برای حمایت از افراد در معرض خطر در دولت دیگری است، شکل‌گیری مفهومی از امنیت انسانی، کمک شایانی به تمایل جامعه بین‌المللی به دفاع از حقوق افراد در قالب مداخله بشردوستانه نموده است. بنابراین، پیدایی مداخله بشردوستانه، نیازمند درک جدیدی از امنیت بوده است که در آن امنیت فرد انسانی، بعنوان هدفی اساسی همانند امنیت دولت‌ها در نظر گرفته شوند. بنابراین، تغییر در ادراکات دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی نسبت به امنیت، اهمیتی اساسی در شکل‌گیری و مشروع‌سازی رویه مداخله بشردوستانه داشته است (جوانشیری، پیشین: ۳۲۲). هرچند تعریف جدید از امنیت انسانی نشان از اهمیت تلقی شدن حقوق افراد دارد و جای امیدواری دارد که جامعه جهانی از این پس نگرانی اصلی خود را در تضييع حقوق انسان‌ها ببیند و نگرش جدید و منطقی را دیدگاه‌های حقوقی مجامع حقوقی بین‌الملل نسبت به انسان و بشریت ایجاد کند، لیکن بروز برخی حوادث و اتفاقات در

دهه‌های اخیر در منطقه خاورمیانه، نشانگر اینست که تعاریف جدید نیز دستاویزها و یا به عبارتی شیوه‌های جدید دیگری هستند که آمریکا و همپیمانانش را بر مداخله در دیگر کشورها یاری نمایند. در این رابطه عملکرد آمریکا در عراق، افغانستان، لیبی، یمن، سوریه و ... بهترین نمونه‌های عینی هستند که نشان می‌دهند که ایالات متحده با استفاده از گروه‌های تروریستی نظیر القاعده، النصره و ... امنیت داخلی کشورهای موردنظر را به هم ریخته تا ورود خود را با مجوز شورای امنیت به داخل این کشورها جهت برقراری امنیت و حفظ حقوق انسان‌ها، قانونی جلوه دهد. در این رابطه پائولین کر می‌نویسد: حمله آمریکا به عراق، آشکار می‌سازد اگرچه نیت این کشور از تهاجم همواره مبهم بود، اما وقتی که پس از تهاجم، این کشور به هرج‌ومرج کشیده شد، ایالات متحده دستورکار امنیت انسانی را بعنوان توجیه جنگ در عراق مطرح ساخت. براین اساس، آمریکا استدلال کرد که هدف این کشور از حمله به عراق، نجات مردم آن از ناآرامی‌های انسانی بود که صدام ایجاد کرده بود.

۱-۵-۲- مسئولیت حمایت

این مفهوم نیز در اعداد دکتترین‌هایی قرار دارد که بیانگر تعریف جدیدی از مداخلات بشردوستانه می‌باشد و با هدف مقابله با نقض حقوق بنیادین انسان‌ها در قلمرو یک کشور و توسط دولت مربوطه عمل می‌کند. ^{۲۷} خاستگاه مسئولیت حمایت، گزارش هزاره کوفی عنان در سال ۲۰۰۰ به مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود. در این گزارش، مفهوم جدیدی از حاکمیت ارائه شد، حاکمیت از معنای کنترل در مفهوم سنتی خود، که مفهومی غیرقابل تعرض بود، به حاکمیت در معنای مسئولیت تغییر پیدا کرد. مسئولیتی که در وهله اول برعهده کشور مربوطه و در صورت ناتوانی و یا عدم علاقه آن کشور در حفظ و حقوق بنیادین اتباع‌اش، در مرحله دوم به جامعه بین‌المللی واگذار می‌شود. قوام می‌نویسد: «مفهوم مسئولیت حمایت یکی از این مفاهیم جدید است که در واکنش به رنج‌ها و تالمات انسانی ناشی از جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی، نسل‌کشی و پاکسازی نژادی مطرح شد و در سند اجلاس سران سال ۲۰۰۵ نیز مورد اشاره جامعه جهانی قرار گرفت» (قوام و روان‌بد، ۱۳۸۹: ۲). این نظریه بیشتر بحث شیوه و روش اجرا را مطرح می‌کند و نشانگر این واقعیت است که به نوعی دست سایر دولت‌ها را در مداخله بر امورات داخلی سایر کشورها باز بگذارد (سواری و حسینی بلوچی، ۱۳۹۰: ۳). سیمبر در این رابطه می‌نویسد: «دکتترین مسئولیت حمایت، در واقع پاسخی به سوالاتی در مورد چگونگی واکنش و مداخله نسبت به دردها و رنج‌های انسانی ناشی از نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاکسازی نژادی و جنایت علیه بشریت می‌باشد. این اصل که با عنوان دکتترین مسئولیت حمایت نخستین بار در گزارش کمیسیون بین‌المللی در زمینه مداخله و حاکمیت کشورها مطرح شد، در اجلاس سران جهانی ۲۰۰۵ مورد پذیرش و در قطعنامه ۱۶۷۴ شورای امنیت در سه محور پیشگیری، واکنش و بازسازی

مورد تأیید مجدد قرار گرفت. این اصل همچنین درصدد است تا کاستی‌های ناشی از مداخله بشردوستانه را پاسخ دهد و در واقع مداخله را بعنوان یکی از سه محور مسئولیت جامعه بین‌المللی معرفی می‌کند» (سیمبر و قربانی، ۱۳۹۱: ۲). البته این اصل با سه مرحله پیشگیری، واکنش و بازسازی، بعنوان راه‌حلی در پاسخ به ضعف و کاستی نظام بین‌المللی در رویارویی با نقض عمده حقوق بنیادین بشری، از اواخر دهه نود میلادی وارد ادبیات حقوقی شده است. بطوریکه، طیفی از تعهدات را به دنبال خود دارد. در نتیجه این گزارش، رویکرد جامعه بین‌المللی به مفهوم مداخله بشردوستانه نیز تغییر کرد. برخلاف مداخله بشردوستانه که صرفاً جنبه نظامی داشت، مسئولیت حمایت؛ اقدامات پیشگیرانه سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی، آموزشی و بازسازی را نیز به این اصطلاح افزوده و مداخله نظامی را صرفاً بعنوان آخرین ابزار در نظر گرفته است. بنابراین باتوجه به نکات مطرح شده درخصوص علت طرح دکترین مسئولیت حمایت، گرچه مسئولیت اولیه حفظ حقوق شهروندان برعهده دولت متبوع آنان است، اما در مواردی که به علت اختلافات نژادی، قومی و مذهبی، دولت مربوطه از انجام وظیفه ابتدایی خود اظهار ناتوانی و یا بی‌میلی کند، این مسئولیت به جامعه بین‌المللی منتقل خواهد شد. به دنبال گزارش سال ۱۹۹۹ دبیرکل سازمان ملل و درخواست کمک از جامعه بین‌المللی برای حفظ اصول منشور ملل متحد و دفاع از انسانیت مشترک آغاز می‌شود. کوفی عنان در این گزارش مطرح می‌نماید که: اگر مداخله بشردوستانه، خدشه غیرقابل قبول به حاکمیت است، پس چگونه می‌توانیم به وضعیت‌هایی چون رواندا و صربنیستا یعنی نقض فاحش و منظم حقوق بشر که موهن جامعه بشری است پاسخ دهیم؟ (همان، ۸۵). کوفی عنان دبیرکل سابق سازمان ملل در گزارش خود در حمایت از این مسئولیت شورا می‌نویسد: «حقوق بشر با صلح، امنیت بین‌المللی و توسعه ارتباط تنگاتنگی دارد و این سه محور، اساس کار نظام جهانی هستند. این سه با یکدیگر مرتبط‌اند و بر روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. حقوق بشر بدون توسعه معنا ندارد و امنیت بدون حقوق بشر و حقوق بشر بدون امنیت، معنی پیدا نمی‌کند، از طرف دیگر هیأت منتخب دبیرکل اسبق سازمان ملل نیز در گزارش خود تعریف فوق را گسترش داده و شورای امنیت را بیش از پیش در استفاده از این حربه مقاوم‌تر نموده و حق آنها را در دخالت بر امورات داخلی کشورها تحت عنوان حمایت از حقوق و امنیت اتباع آن کشورها به شرح ذیل توصیف می‌کند: اگر در داخل کشوری افراد و گروه‌ها به کمک بشردوستانه نیاز داشته باشند و دولت متبوع‌شان نتواند به آنها کمک کند، سازمان ملل متحد و یا حتی کشورهای دیگر می‌توانند بدون اجازه آن کشور، به افراد و گروه‌های مذکور کمک کنند. از طرف دیگر، انسان‌ها باید در درون کشورشان امنیت داشته باشند و اگر دولت متبوع‌شان نتواند امنیت آنها را فراهم کند جامعه بین‌المللی حق دارد در آن کشور دخالت امنیتی کند (CSR.ir). باتوجه به ظاهر به اصطلاح بشردوستانه این طرح، لیکن واقعیت تلخ این است که؛ این گزارش عملاً دست شورای امنیت را در تفسیر یکجانبه خود از هرگونه دخالتی در حاکمیت دولت‌ها باز می‌گذارد. بطوریکه تحقق این امر موجب بی‌اعتبار

شدن اصل عدم مداخله در حاکمیت کشورها که در منشور ملل به آن تاکید شده می‌گردد. در این رابطه افتخار جهرمی می‌نویسد: «به موجب بند ۷ از ماده ۲ منشور ملل متحد، هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار گرفته است دخالت کند. ممنوعیت مداخله در امور داخلی دولت‌های عضو باید به همه اعمال حقوقی سازمان، حتی آن اعمالی که دارای اثر الزامی نیست، یعنی توصیه‌نامه‌ها تعمیم داده شود، زیرا این توصیه‌نامه‌ها می‌توانند در مواردی بر صلاحیت ملی دولت‌ها اثر بگذارند. و ممکن است در موارد خاص متضمن آثاری زیانبار برای دولت‌ها باشد» (افتخار جهرمی، ۱۳۷۵: ۳۳). در سند نهایی اجلاس سران جهانی (۲۰۰۵)، در پارگراف‌های ۱۳۸ و ۱۳۹، سران دولت‌ها در سه محور با این دکترین موافقت کردند؛ الف) مسئولیت حمایتی دولت‌ها در حمایت از اتباع خود در برابر نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاکسازی نژادی و جنایت علیه بشریت؛ ب) کمک بین‌المللی در ظرفیت بخشی، یعنی کمک جامعه بین‌المللی به کشورها در اعمال این مسئولیت؛ ج) پاسخ قاطع و به موقع جامعه بین‌المللی در مواردی که دولت مرکزی مربوطه، ناتوان از پاسخگویی به این وضعیت‌هاست. به موجب این اصل، کشورها در قبال وقوع ژنوسید (نسل‌کشی)، جرائم جنگی، پاکسازی قومی و جرائم علیه بشریت، در هر گوشه‌ای از جهان، مسئول حمایت از جان مردمان تحت ستم بوده و با کسب مجوز از سوی شورای امنیت، ابتدا به پیشگیری از علل ریشه‌ای و مستقیم بحران پرداخته و در صورت عدم کفایت این روش‌ها، با توسل به ابزارهای غیر نظامی و دیپلماتیک واکنش نشان خواهند داد. مداخله نظامی همواره بعنوان آخرین راه‌حل در نظر گرفته می‌شود. پس از بحران نیز جامعه بین‌المللی مسئول بازسازی ساختارهای در هم ریخته کشور بحران زده خواهد بود. البته همانگونه که پیش از این اشاره شد؛ تحقق مسئولیت حمایت گرچه در ظاهر، تاکید بر حمایت از حقوق انسان‌هایی را دارد که به خاطر عدم توان عملکرد ضعیف دولتمردان آنها، وضع شده است. ولی در واقع این نیز همانند اغلب مصوباتی است که توسط اعضای شورای امنیت سازمان ملل و در رأس آنها ایالات متحده در راستای رسیدن به منافع خود بکارگیری می‌شود. بطوریکه نه تنها هدف این تئوری محقق نمی‌شود. بلکه عواقب منفی زیادی را برای انسان‌های ساکن در آن سرزمین بوجود می‌آورد که مهترین آنها را می‌توان به شرح ذیل در بحران‌های اقتصادی و امنیت داخلی آن کشورها، مشاهده نمود.

آثار منفی در بعد اقتصادی: در اجرای مرحله‌ای مسئولیت حمایت، آمریکا و متحدین‌اش بعنوان بازوی اجرایی شورای امنیت، اولین کاری که انجام می‌دهند اعمال تحریم‌های اقتصادی بر علیه کشور موردنظر می‌باشد که این کار موجب تحت فشار قرار گرفتن مردم آن سرزمین می‌گردد. در این رابطه عمادی به نقل از دبیرکل سابق سازمان ملل، پطروس غالی، می‌نویسد: «تحریم بطور عمومی بعنوان یک ابزار نیرومند شناخته می‌شود.

بکارگیری این سلاح نیرومند این نکته اخلاقی را به وجود می‌آورد که آیا آلامی که بر مردم آسیب‌پذیر کشور تحت تحریم وارد می‌شود راه مشروعی برای اعمال فشار بر دولتمردان آن کشور محسوب می‌شود؟ دولتمردانی که رفتار آنها به نظر نمی‌رسد که با وضعیت اسفبار اتباع‌شان تغییری پیدا بکند. تحریم‌ها همواره پیامدهای ناخواسته و نامطلوب دارند» (عمادی، ۱۳۹۱: ۱۳۳). این در حالیست که اقدامات قهرآمیز اقتصادی شورای امنیت سازمان ملل متحد و در راس آن آمریکا، بعنوان وسیله‌ای جهت دستیابی قدرت‌های تأثیرگذار، در نیل به اهداف سیاسی، در حال تبدیل شدن به امری رایج و مرسوم شده است. مسلماً بسیاری از تحریم‌های صورت گرفته فاقد جایگاه حقوقی مشخص بوده و مشکلات انسانی ناشی از آن نیز غیر قابل کتمان است که قطعاً بحث مهم رابطه تحریم‌های اقتصادی و نقض حقوق بشردوستانه را به دنبال دارد. البته با توجه به قرائن و شواهد موجود در طول مدت تحریم‌های اخیر شورای امنیت که براساس ماده ۴۱ منشور ملل متحد صورت می‌گیرد، هدف اصلی از این تحریم‌ها؛ رسیدن به نقطه‌ای است که مردم از شدت تحریم‌ها به تنگ آمده و نارضایتی خود را از حاکمان وقت خود اعلام و در صورت مقاومت حاکمان خود، دست نیاز به سوی سازمان‌های بین‌المللی چون شورای امنیت و ... دراز کنند. لیکن نتایج بدست آمده نشان از عدم تحقق اهداف فرضی آنها بوده است و اعمال تحریم‌ها موجب از بین رفتن جان، مال، رفاه و آسایش مردم بیگناه گردیده است. بعنوان مثال کارآیی تحریم‌ها در عراق به اعمال فشار مضاعف دولت صدام و شورای امنیت بر مردم، افزایش فقر عمومی و متعاقب آن مرگ هزاران کودک عراقی را به دنبال داشت. تصویر دقیق از اثرات فاجعه‌باری که تحریم‌ها بر روی تمام جنبه‌های زندگی در عراق داشته‌اند، بیانگر افزایش شدید در میزان مرگ و میر، به‌خصوص در میان مادران و کودکان، سوء تغذیه شدید در میان بخش بزرگی از کودکان، وخامت جدی در زیرساخت‌ها، به ویژه منابع آب، شبکه‌های فاضلاب، شبکه برق، بیمارستان‌ها و مراکز درمانی، کاهش ثبت نام کودکان در مدارس تا ۵۳ درصد - فقر فرهنگی و فکری و همچنین تخریب بافت‌های اجتماعی کشور بطور کلی است (همان، ۶-۵).

آثار منفی در امنیت و آرامش داخلی: حمایت از گروه‌های معارض با توجیه حقوق بشردوستانه و در قالب تئوری مسئولیت حمایت، باعث ایجاد آشوب، درگیری‌ها و جنگ‌های داخلی می‌گردد که در آن، جان و اموال و امنیت انسان‌های بیگناه با خطر مواجه می‌گردد. به عبارتی، ایجاد و یا تشدید تنش و درگیری بین مردم دولتمردان کشورها تحت عناوینی چون انقلاب‌های مخملی و غیره، از روش‌های رایجی است که در سال‌های اخیر، توسط ایالات متحده و متحدین‌اش و در قالب تئوری مسئولیت حمایت به اجرا در می‌آید. به این صورت که در لحظات حساس کشور چون انتخابات و ... بین مردم و حاکمان آنها درگیری‌هایی را ایجاد و پس از جنجال‌های تبلیغاتی رسانه‌های غربی و هدایت کردن بحران ایجاد شده به سمت مجامع بین‌المللی و دخالت دادن شورای امنیت به بهانه نقض حقوق بشر توسط حاکمان آن کشورها و سپس تقاضا برای ورود شورای

امنیت سازمان ملل جهت پیگیری مسئولیت حمایت و نهایتاً حضور آمریکا بعنوان عامل اجرایی شورا در احقاق حقوق اتباع آن کشور و برقراری صلح و امنیت در داخل کشور (مداخله نظامی و ...) به وضوح فلسفه سو استفاده ایالات متحده از این دستاویز حقوق بین‌الملل، را بر همگان آشکار می‌سازد. مصداق اینگونه اقدامات را می‌توان در مداخلات اخیر ایالات متحده در کشورهای چوچون سوریه، مصر، افغانستان، لیبی، یمن و ... به وضوح مشاهده نمود. این در حالیست که اولاً اجرای مرحله به مرحله تئوری مسئولیت حمایت به هیچ وجه رعایت نمی‌گردد و ثانیاً تاکید ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنی بر اینکه: هر کس حق دارد که سطح زندگی‌اش سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک، مسکن، بهداشت و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند. ذیل این ماده هم توجه به حقوق کودکان را در اولویت قرار می‌دهد. همچنین روح منشور ملل متحد مبنی بر اینکه، ملل متحد تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی یکدیگر کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری را بوجود آورند، آشکارا توسط مجریان به اصطلاح حقوق بشر، در قالب این تئوری مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد. بدیهی است تغییرات و اصلاحات و یا بهتر است گفته شود پیشرفت و تکمیل حقوق بین‌الملل (حقوق بشر و حقوق بشردوستانه) خواسته تمامی ملت‌ها و اندیشمندان حقوق بین‌الملل بوده و می‌باشد. ولی به انحصار درآمدن آن همانند منحصر بودن قواعد قبلی در دست تعداد معدودی از قدرت‌های جهان که پشتوانه شورای امنیت را دارند، اتفاقاتی است که موجبات نگرانی ملت‌ها را فراهم نموده است، و این سوال را در اذهان تداعی می‌کند که آیا اینست فلسفه امنیت انسانی و مسئولیت حمایت از مردم که قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها آمریکا داعیه‌دار اجرای آن هستند؟ به عبارت دیگر اقدامات آمریکا و هم‌پیمانانشان به بهانه کمک به امنیت انسانی و اجرای مسئولیت حمایت، در واقع شکل جدیدی از عوامل تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد که جهانیان را بیش از پیش نگران کرده است.

نتیجه‌گیری

اهمیت تهدید علیه صلح و امنیت جهانی برای همگان کاملاً واضح و مبرهن است. بطوریکه اغلب کشورها از وقوع هرگونه اتفاقی که موجبات تهدید علیه امنیت کشورشان را فراهم کند، نگران و دلواپس هستند. لیکن وجود تفاسیر و تعبیر متفاوت از ماهیت تهدید، مقوله‌ای است که بیشتر حقوقدانان بین‌المللی را در تعیین مصداق‌های واقعی آن، دچار تردید کرده است. آنچه مسلم است این واقعیت می‌باشد که اگر تعبیر و تفسیر صحیحی از تهدید، توسط مجامع حقوقی بین‌المللی، صورت نگیرد. چه بسا عملکرد مدافعان اینگونه تعبیر، خود تهدید جدی علیه صلح و امنیت جهان گردند. روندی که متأسفانه بعد از جنگ سرد دائماً شاهد آن بوده و هستیم. از طرفی، سوء استفاده از اهرم شورای امنیت، توسط برخی از اعضا آن، تشخیص درستی و نادرستی

تهدید را بغرنج‌تر هم کرده است. در این رابطه اقدامات کشورهای غربی خصوصاً ایالات متحده، نمونه‌های آشکار این تهدیدات در روابط بین‌الملل به شمار می‌روند. هرچند رعایت حقوق بشر یکی از پارامترهایی است که بعنوان خط قرمز ملتها محسوب می‌شود. ولی نکته اصلی در این است که حقوق بشر از دید هر کشوری تعریف خاص خود را دارد. بنابراین، تنوع تعریف موجب شده است برخی زیاده‌طلبان پا را از گلیم خود فراتر گذاشته و از هر حربه‌ای جهت پوشش دادن به منافع خود در چارچوب دفاع از حقوق بشر، بهره‌برداری‌های سوئی بعمل آورند، از همه مهمتر داعیه حفظ صلح و امنیت جهانی آن هم تحت پوشش شورای امنیت، این فرصت را برای عده‌ای معدود فراهم آورده است تا در قالب انجام وظایف محوله به آنها، اقداماتی را در راستای منافع ملی خود انجام دهند. یکی از این اقدامات، دخالت در امور داخلی کشورها به بهانه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه است که با ایجاد و یا تشدید جنگ‌های داخلی، اقدامات تروریستی، نسل‌کشی، اعمال تحریم‌های شدید اقتصادی^۵ بهداشتی و نهایتاً، معرفی دولت‌های مخالف خود، بعنوان عوامل تهدید، برای جامعه جهانی می‌باشد.

نکته اصلی مقاله پیش‌رو، حول این محور اصلی بود که آمریکا با بهره‌برداری از مقوله‌هایی چون حقوق بشر، حقوق بشردوستانه، مسئولیت حمایت و ...، در تلاش است رویای هژمونی خود بر جهان را به واقعیت تبدیل سازد. فلذا با طراحی برنامه‌های خود در قالب دفاع از حقوق انسان‌های بیگناه و موضوعاتی چون حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در قالب تئوری مسئولیت حمایت، مداخلات خود را در کشورهایی که دولتمردان آن، با برنامه‌های این کشور هماهنگی نداشته و یا مخالف هستند. امکان سلطه بر آنها را بیشتر کرده و به راحتی عملیات بازسازی و اصلاح نظام‌های حکومتی آنها را براساس برنامه‌های خود به عمل می‌آورد. و این کار را از طریق ایجاد اختلاف بین مردم و دولتمردان آنها شروع و نهایتاً با تشویق مردم به شورش و براندازی حاکمان خود انجام می‌دهد. از طرفی، در قالب حفظ صلح و امنیت بین‌الملل، تحریم‌های سنگین اقتصادی و ... را در قالب قطعنامه‌های شورای امنیت علیه همین دولت‌ها و ملتها، با هدف سقوط حاکمان آنها، اعمال نماید. بطوریکه این ملتها بیگناه را قربانی اهداف خود برای رسیدن به آمال و آرزوهای خود می‌کند. بنابراین با مروری بر اتفاقات چند دهه اخیر منطقه، از جمله: مداخله مستقیم و غیرمستقیم نظامی در عراق، افغانستان، سوریه، لیبی، اوکراین، سوریه، یمن و اعمال تحریم‌های اقتصادی بر علیه مردم بی‌دفاع عراق، ایران، سوریه، فلسطین و ... تحت حمایت و تاییدات مستقیم و غیرمستقیم شورای امنیت سازمان ملل متحد، این نتیجه را بدست می‌دهد که یکی از تهدیدات اصلی امنیت و صلح جهانی، اقدامات به ظاهر قانونی ایالات متحده آمریکا در این منطقه است که موجبات نگرانی ملتها را فراهم آورده است.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- افتخار جهرمی، گودرز (۱۳۷۵)، «حاکمیت دولت‌ها و محدودیت‌های منشور ملل متحد»، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۱۸.
- ۲- آل حبیب، اسحاق (۱۳۷۸)، دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- ۳- برانلی، ایان (۱۳۸۶)، حقوق بین‌الملل در واپسین سال‌های قرن بیستم، مترجم: صالح رضایی، چ ۲، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- ۴- بوسچک، رابرت و دیگران (۱۳۷۵)، فرهنگ حقوق بین‌الملل، مترجم: بهمن آقایی، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- ۵- بیگزاده، ابراهیم (۱۳۷۲)، جزوه حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه شهید بهشتی.
- ۶- جوانشیری، احمد (۱۳۸۷)، «امنیت انسانی و مداخله بشردوستانه»، مجموعه مقاله‌های همایش بین‌المللی امنیت انسانی در غرب آسیا.
- ۷- حیدری، حمید (۱۳۷۶)، توسل به زور در روابط بین‌الملل از دیدگاه حقوق بین‌الملل عمومی و فقه شیعه، تهران: انتشارات موسسه اطلاعات.
- ۸- زمانی، سید قاسم و منصور لاریجانی، اسماعیل (۱۳۷۸)، نظام امنیت جمعی سازمان ملل متحد و تجاوز ۳۳ رژیم عراق به جمهوری اسلامی ایران، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس.
- ۹- سلیمی ترکمانی، حجت (۱۳۸۸)، «سلاح‌های هسته‌ای به مثابه جنایت بین‌المللی»، قابل دسترسی در سایت: www.yaserziaee.blogfa.com
- ۱۰- سیمبر، رضا و قربانی، وحید (۱۳۹۱)، «کاربست دکتترین مسئولیت حمایت در بحران لیبی»، پژوهشنامه حقوق کیفری، س ۳، ش ۱.
- ۱۱- سواری، حسن و حسینی بلوچی، مهدی (۱۳۹۰)، «نظریه مسئولیت حمایت از حرف تا عمل»، فصلنامه پژوهشی حقوق، س ۱۳، ش ۳۲.
- ۱۲- شاملو، باقر (۱۳۸۰)، تفکیک بین تروریسم و جرائم سیاسی - تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل، تهران: مرکز مطالعات توسعه قضایی، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری.
- ۱۳- شایگان، فریده (۱۳۷۹)، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ۱۴- شریعت باقری، محمدجواد (۱۳۸۰)، نگاهی اجمالی به کنوانسیون‌های بین‌المللی منطقه‌ای مقابله با تروریسم - تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل، تهران: مرکز مطالعات توسعه قضایی - دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری.

- ۱۵- صفایی، سیدحسین (۱۳۸۹)، «مداخله در امور کشورهای دیگر از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، *مجله حقوقی*، ش ۹.
- ۱۶- ضیایی بیگدلی (الف)، محمدرضا (۱۳۷۹)، *حقوق بین‌المللی عمومی ۱*، چ ۱۴، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- ۱۷- ضیایی بیگدلی (ب)، محمدرضا (۱۳۸۱)، *حقوق بین‌المللی عمومی ۲*، چ ۱۶، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- ۱۸- عالی‌پور، حسن (۱۳۸۹)، «ماهیت حقوقی تروریسم، مطالعه موردی رویداد غزه»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، س ۱۳، ش ۲.
- ۱۹- عزیزی، ستار (۱۳۸۶)، «عناصر جنایت ژنوساید در رأی ۲۶ فوریه ۲۰۰۷ دیوان بین‌المللی دادگستری و رویه دادگاه‌های ویژه بین‌المللی کیفری»، *مجله حقوقی نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری*، ش ۳۶.
- ۲۰- عمادی، سید محسن (۱۳۹۱)، «تأثیر تحریم‌های اقتصادی شورای امنیت سازمان ملل متحد در بهره‌مندی از حقوق بشر»، *فصلنامه سیاست خارجی*، س ۲۸، ش ۱.
- ۲۱- عمید، حسن (۱۳۶۹)، *فرهنگ فارسی عمید*، چ ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۲- قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۷)، «نسبت امنیت انسانی و توسعه پایدار»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، س ۱۱، ش ۳.
- قربان‌نیا، ناصر (۱۳۹۰)، *حقوق بشر و حقوق بشردوستانه*، چ ۲، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۲۴- قوام، عبدالعلی و روان‌بد، امین (۱۳۸۹)، «مفهوم مسئولیت حمایت: ارزیابی نقش غرب- جنبش عدم‌تعهد در شکل‌گیری هنجار جهانی»، *فصلنامه راهبردی*، س ۱۹، ش ۵۵.
- ۲۵- مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۳)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- ۲۶- ممتاز، جمشید (۱۳۸۰)، «تروریسم و تفکیک آن از مبارزات آزادیبخش- تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل»، *مرکز مطالعات توسعه قضایی و خدمات اداری*، قابل دسترسی در سایت زیر:
www.dadsetani.ir/Portals/dadsetani.ir
- ۲۷- نسیم‌فر، علی (۱۳۷۸)، *دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران - راهبرد دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان کیفری بین‌المللی در زمینه سلاح‌های اتمی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۸- سالنمایه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۲)، چ ۲، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲۹- روزنامه اعتماد، ۱۳۸۸: شماره ۲۰۵۵.
- ۳۰- خبر آنلاین، ۱۳۸۹/۰۱/۱۷.

لاتین:

- 31- Krieger, David (1997). University of Denver College of Law. April 18-19
- 32- United Nations Development Program (1994). *New Dimensions of Human Security*. New York: Oxford University Press.
- 33- www.terror-victims.com